

بسم الله الرحمن الرحيم

## عملیات بانکی در افریقیه

( قرون پنجم و ششم هجری )

نوشته

طالبی

( ترجمه و تحریر )

فائده بررسی آثار حقوقی قرون گذشته کشورهای اسلامی برای مطالعه تاریخ این کشورها، به ویژه تاریخ وقایع اجتماعی و اقتصادی، بر محققان پوشیده نیست. با توجه به این نکته بر یکی از فتاوی «المزاری» دانشمند مالکی مذهب افریقیه نظر می افکنیم\*. این فتوای جالب توجه به کاربرد «حواله»، که در عصر وی دامنه‌ای گسترده داشته است، اشارت دارد. در اینجا نخست متن فتوی را نقل می کنیم\*\* و سپس فائد آن را برای آشنائی بیشتر با تاریخ اجتماعی - اقتصادی افریقیه قرون وسطی متذکر میشویم.

\* نام و نشان مقاله اصلی و نیز حواشی در پایان این نوشته آمده است.

\*\* متن عربی سؤال و جواب را در پایان این نوشته آورده ایم.

## ۱

## متن سوال و جواب

## ( قضیه )

از « المزاری » در باره حواله<sup>۱</sup> یا براتی که در عهده صیرفیان<sup>۲</sup> (یا بانکداران) صادر میگردد سؤال شده است. (باید یادآوری کنیم که) منشاء آنچه در دست صرافان است عقود ربوی است.

در واقع بازاریان یعنی فروشندگان کتان و پنبه و روغن و اشیاء دیگر، حاصل فروش غلات خود را به درهم<sup>۳</sup> نزد بانکداران می‌سپارند و ایشان وجوه یاد شده را به دینار<sup>۴</sup> در حساب آنها ثبت می‌کنند، سپس دکانداران بازار کسی را که طرف آنها در فروش مواد اولیه است به این حساب حواله می‌نمایند.

برخی از تجار<sup>۵</sup> (یعنی فروشندگان عمده) از قبول حواله دکانداران برعهده صرافان بی‌مناکند و می‌ترسند که مبادا حقشان ضایع شود. زیرا بیشتر این دکانداران از فقرا میباشند و یا مارا توانائی احقاق حق نیست [ ... ] و نیز کسی که مانع ایشان (از کار خلاف) باشد وجود ندارد.

## ( سوال )

در این شرائط وقتی برات یا حواله بر عهده بانکداری صادر میشود آیا بواسطه عمومیت این امر در میان مردم و تعداد فراوان کسانی که درگیر این ماجرایند، معیل به محض صدور حواله در برابر محال له - که از برات منتفع میگردد - بری الذمه میشود یا نه؟

## ( جواب )

المزاری بدینگونه پاسخ داده است :

(۱) نخست باید گفت که حواله در عهده صرافانی صادر میشود که اموالشان را از ربا بدست آورده‌اند. بنابراین اگر محقق شود که تمام وجوه مورد تصرف آنها متعلق به مسکینان و نرخ تسعیر هم به نفع و مصلحت مسلمانان است در مذهب ( مالکی ) نسبت به معامله انجام یافته اختلاف نظر وجود دارد. بدین معنی که اگر مبنای حواله قیمت درهم و در نتیجه تسعیر باشد :

- برخی گفته‌اند این معامله جائز نمی باشد ، زیرا وجوه مورد معامله ملک غیر است و تصرف در آن بدون اذن ، جائز نیست .

- برخی نیز گفته‌اند که چنین معامله‌ای جائز است چون فقراء و کاسبکاران خرده یا مستحق عین وجوهی نیستند که بانکداران در تصرف دارند بلکه مستحق معادل - و نه عین آن - مبلغ اند . بنابراین اگر صرافان معادل مبلغ را به آنها بدهند ، به فقراء ضرری وارد نمیشود و چنانچه این کار در ملاء عام صورت پذیرد و صرافان نتوانند آن را پنهان سازند، چه بسا در این امر ، خیر و فائده‌ای نیز باشد . براین اساس حواله جائز است .

(۲) اما در ورشکستگی صرافان این سؤال مطرح است که آیا ذینفع یعنی محال له ، حق رجوع به محیل را دارد یا نه ؟ برای پاسخ باید این مطلب را بررسی کرد که آیا حواله بر روی مالی است که توسط محیل به صرافان سپرده و به صندوق آنها واریز گشته است یا نه ؟

- در صورت اول دین صرافان یا وجود اعتبار ثابت است و با این حواله ذمه محیل بری میشود مگر آنکه محیل در مورد ورشکستگی یا فقر بانکدار - که تنها خود بدان آگاهی دارد - محال را مغرور کرده باشد . این عمل

اغفال و همانند تدلیس در بیع است و مشتری حق فسخ معامله را دارد هرچند عقد بیع به لفظی که مقتضی بیع و نیز عدم مطالبه است واقع شده باشد. با این وصف محیل بری الذمه نمیشود. و ما در کتاب « ابراء قراردادی » آنچه را مربوط به تمایز میان این الفاظ است بیان داشته‌ایم.

- اما اگر حواله بدون وجود دین ثابت و واقعی بانکدار صادر شده باشد، در واقع صدور آن به اعتبار وجوهی است که در اختیار بانکداران است. اقتضای این چنین حواله‌ای ابراء ذمه نیست، مگر آنکه همراه با لفظ مقتضی برائت محیل و اسقاط طلب از وی بوده و نیز با علم و اطلاع کامل ( دو طرف ) صادر شده باشد. ( اضافه می‌کنیم که ) در مدونه و کتب دیگر از حواله بر دینی که بر ذمه صرافان ثابت نیست یاد شده است. اصول فقهی حاکم بر آن همانطور که خاطر نشان ساختیم به الفاظی باز میگردد که حاوی اقتضاء یا عدم اقتضاء برائت ذمه به لفظ صریح، یا مطابق عرف و یا قرائن حالی است. والله اعلم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲  
پرتال جامع علوم انسانی

### توضیح و تفسیر

میدانیم که عملیات بانکی در سطوح مختلف هم در سطح اشخاص خصوصی و هم در سطح دولت، از آغاز دوره عباسیان معمول شد و در زمان المقتدر ( ۳۲۰ - ۲۹۵ / ۹۳۲ - ۹۰۸ ) رواجی تمام یافت و جهیزه به صورت بانکدار و صراف واقعی دربار درآمد. به روایات موجود در این زمینه گواهیهای نوشته نیز افزوده شده است اخیراً « س . د . گواتن » مدارکی را که مربوط به جامعه یهودی قاهره و بطور کلی جامعه مدیترانه در قرون وسطی است بدست داده است.

در عین حال اطلاعات مادر باره آفریقیه اندک است. در مدونه «سخن»<sup>۶</sup> و جاهای دیگر، اطلاعاتی وجود دارد که هنوز مورد بررسی قرار نگرفته است بدین ترتیب فتوای مورد بحث در این مقاله نخستین مدرکی است که آگاهیهای مشخص و دقیقی را در خصوص مراجعه به بانکداران آفریقیه قرون پنجم و ششم (قرون یازدهم و دوازدهم میلادی) عرضه مینماید. البته این فتوی ناشناخته نبوده و «ه. ر. ادريس» قبل از آن سخن گفته است<sup>۷</sup> اما نتیجه گیری های وی نشان میدهد که بواسطه عدم وجود متنی که به خوبی تنظیم و ترجمه باشد، مفهوم و معنی و اهمیت آن درک نشده است. نخستین مطلبی که باید بدان توجه کرد آنستکه در مهدیه، مرکز منطقه محل سکونت المزاری و احتمالاً در سراسر آفریقیه، مراجعه به صرافان کاملاً رواج داشته است. به نظر متقاضی فتوی این امر بی تردید مذموم بوده اما مردم به ندرت از این امر مذموم تن زده و بر عکس افراد بسیار گرفتار آن بوده اند (کثرة المصاب به) از این رو در سئوالی که مطرح شده، ضرورت انطباق با آن القاء و در پاسخ نیز این انطباق با احتیاط، مورد توجه قرار گرفته است. بدین ترتیب فقه مالکی بواسطه وزن و اهمیت اجتماعی عمل مردم و نیازمندیهای اقتصادی، ناگزیر از انطباق با عرف شده است.

باید دید که مشتری صرافان چه کسانی بوده اند. از این فتوی درسی یابیم که صرافان مشتریان خود را اساساً از میان کسبه جزء و دکه داران سوق جذب می نموده اند. فتوا نام فروشندگان کتان و پنبه و روغن را ذکر می کند و «وانشیریشی»<sup>۸</sup> نام قصابان و بقالان را باین فهرست می افزاید. کلمه «و غیرهم» که بر فهرست «المزاری» نقطه ختم می نهد به خوبی نشان میدهد که مقصود از عنوان کردن چند نام، بیان نمونه بوده است. بنابراین میتوان گفت که مشتریان بانک، خصوصاً خرده فروشان

اندک مایه‌ای بوده‌اند که به خدمات صرافان نیاز داشته‌اند (فتوای مورد بحث ما در مورد توانگران اطلاعی به ما نمی‌دهد). این گروه چرا و به چه ترتیب و با چه هدفی به این امر مبادرت می‌کرده‌اند؟ متن مورد نظر ما: مستقیم و صریح به این سئوالات پاسخ نمی‌گوید و آنها را اموری شناخته شده تلقی می‌کند و محتاطانه مطلب را با اشارتی برگزار می‌نماید. بنابراین لازم است که مطلوب را از بین سطور بدست آورد.

این متن از همان ابتداء ما را متوجه این نکته می‌سازد که اشکال مراجعه به بانکداران ناشی از آن است که «سبنای وجوه در گردش نزد صرافان، عقود ربوی است» بنابراین ربا یعنی بهره با نرخى که متأسفانه سؤال کننده میزان و نرخ آن را بیان نکرده محور عملیات بانکی بوده است. میدانیم که در مذهب حنفی، عملاً «حیل» فراوانی را برای تعبیر و تفسیر و انحراف مسیر منع ربا تصور کرده‌اند. سبنای حیل مذکور آن است که قرض با بهره را در چهره بیع فرضی بیارایند و آن را ظاهراً در تطابق کامل با آیه‌ای بسازند که می‌فرماید «احل الله البیع و حرم الربا». حیل‌های که در این زمینه بدان اشارت شده نسبتاً بدیع و از لحاظ ظاهر کاملاً قانونی و برپایه بازی با نرخ تسعیر استوار است.

وجوهی که به صورت درهم نزد صراف سپرده می‌شده، در دفاتر به دینار «ثبت» می‌گردیده است. در سیستم دوفلزی کشورهای اسلامی، سکه‌های طلا و نقره به مثابه «پول - کالا» تلقی می‌شده و با این عنوان هر کس می‌توانسته است این دو را مانند کالاهای دیگر، به قیمتی که مورد قبول طرفین باشد خرید و فروش نماید، بی‌آنکه به معنی دقیق کلمه ربائی وجود داشته باشد<sup>۱۱</sup>. شک نیست که سپرده‌گذاران قبول می‌کرده‌اند که درمهای خویش را به صرافانی که نزد آنها حساب جاری داشته و یا حساب

باز میکرده‌اند به کمتر از قیمت جاری، یعنی به نرخهایی - معقول یاربوی - بفروشند که برای صرافان نفع قابل توجهی در برداشته باشد. بازگشت این امر عملاً به این مطلب است که صرافان از وجوهی که به آنها سپرده میشد با گردش ساده قلم در دفتر بهره‌ای برگیرند.

بدین ترتیب در موارد نیاز عملیات تسعیری صرافان برای تحقق ربای روی پوشیده به کار گرفته میشد. همین مطلب روشن می‌کند که چرا فقهاء و در رأس ایشان « مالک » نسبت به صرافان سخت بی‌اعتماد بوده و صراحتاً ترجیح میداده‌اند که تسعیر و تبدیل مسکوکات میان اشخاص و بدون واسطه صورت پذیرد. راستی را بخواهیم در غالب اوقات رجوع به صرافان متضمن خطر بوده است.

اکنون میتوان پرسید که با این وصف خرده‌فروشان و بطور کلی کسبه جزء از پرداخت بهره برای پولی که نزد بانکداران می‌سپرده‌اند، چه نفعی میبرده‌اند؟ این افراد برای انجام پرداختهای خود نیازمند استفاده از خدمت صرافان بوده‌اند و تنها همین نیازمندی است که میتواند مبین این مراجعه باشد. فتوای مورد بررسی روشن می‌کند که خرده‌فروشان بدهی خود را به تهیه‌کنندگان مواد و عمده‌فروشان، از طریق برات بر عهده بانکدارانی می‌پرداخته‌اند که نزد آنها حساب داشته‌اند. عمده‌فروشان نه تنها مشتریان خود را الزام نمی‌کرده‌اند که طلب آنها را از این طریق تأدیه نمایند که بر عکس از قبول این حواله‌ها نگران بوده‌اند.

باید دانست که خرده‌فروشان بازار، به خصوص، درصدد پرداخت از طریق حواله بوده‌اند و جهت استفاده از این شیوه برای پولی که به حساب می‌گذاشتند بهره‌ای هم می‌پرداختند. چرا؟ بند دوم فتوی کلید حل این معما را به دست میدهد. فتوا روشن می‌سازد که کسبه خرده‌پا نه تنها حواله خود را بر روی حسابهای صادر میکرده‌اند که کاملاً بستانکار بوده

است ، بلکه روی حسابهای هم برات می کشیده‌اند که وجه آن کافی نبوده و یا اصولاً قبل از صدور حواله ، بدهکار بوده است . خلاصه آنکه بانکداران در ازای بهره‌هایی که ابتدائاً از هر سپرده‌ای دریافت میکرده‌اند ، به نفع مشتریانی که نزد ایشان حساب داشته‌اند ، اعطای اعتبار را می پذیرفته‌اند . در واقع بازگشت مطلب به این امر بوده است که بانکداران به منظور پرداخت طلب تهیه کنندگان مواد، وجه نقد و تنخواه‌گردان مورد نیاز خرده فروشان را به ایشان قرض میداده‌اند . بدین ترتیب کار صراف ، کار تنظیم کننده نوسانات تجاری بوده ، یعنی صراف نقش یک بانکدار واقعی عصر جدید را ایفا میکرده است ، با این اختلاف که بهره فقط از سوردی دریافت نمی‌گردیده که حواله بر مبنای اعتبار قبول میشده است ، بلکه این بهره بر روی همه مبلغ که از ابتدا نزد صراف سپرده میشده ، محاسبه و اخذ میگردیده است .

آیا این نوع عملیات که مطابق اطلاع ، سراسر عرصه مبادلات را زیر سیطره خود داشته با شریعت منطبق بوده است . باطن معضل و مساله‌ای که به « المزاری » عرضه کرده‌اند همین است و این مساله هم تازگی نداشته است . از جنبه نظری ربائی در کار نیست و در واقع هیچگاه مساله به عنوان قرض و مدت و بهره نبوده ، بلکه همه چیز حول محور نرخ تسعیر طلا - نقره دوره میزده است . یعنی بیع طلا و نقره که اصولاً همانند تمامی بیع‌ها ، مبتنی بر توافق و تراضی طرفین است و مجاز میباشد .

اکنون که مساله روشن شد ، بهتر میتوان پاسخ المزاری را دریافت. المزاری بعنوان فقیه مالکی نمی‌تواند از رعایت احتیاطات معموله سرباز زند در نتیجه به بیان دو شرط میپردازد . از طرفی میگوید که سرمایه بانکداران منحصرآ باید از سپرده‌های سپرده‌گذاران تشکیل شده باشد . مقصود آنست



که این سرمایه نباید بواسطه وجوه بهره‌های دریافتی افزایش یابد. از طرف دیگر معتقد است که نرخ تسعیر مورد عمل باید به « نفع مسلمانان باشد » مسلماً رعایت تام و تمام این شرط پایه و اساس سیستم مورد بحث را ویران میسازد، زیرا علت وجودی آن را از وی میگیرد. در واقع کدام صرافی تا این حد دیوانه است که با تحمل خطر و ضرر، بازیگر نقش گاوصندوق مجانی و حسابدار داوطلب و انسان دوست و فراهم آورنده سرمایه باشد. آیا « المزاری » می‌خواسته است که عملاً این سیستم را متوقف سازد؟ و آیا تا آن حد فریب خورده یا ساده دل بوده است که بپندارد اگر سیستم را ا حیل و مکانیسمی که موجب انحراف مسیر آن است محروم سازد این سیستم همچنان قادر به ایفای نقش خود میباشد؟ تردید در این باره بجاست. این نکته را هم باید یادآوری کرد که المزاری می‌توانست مانند دیگران به اعلام محکومیت صریح و قاطع و بی‌حشو زوائد سیستم بپردازد، اما چنین کاری نکرده و عمداً در لفافه سخن گفته است.

همانطور که دیدیم سنگ اصلی بنای سیستم، نرخ تسعیر و تبدیل است. در این باب، المزاری بدقت از مطالبه رعایت دقیق نرخ قانونی جاری توسط طرفین پرهیز می‌کند. المزاری میتواند نرخ را ذکر کند، اما این کار را نکرده و فقط - با استفاده آگاهانه از فرمولی که تا حدودی مبهم است - اعلام می‌نماید که نرخ مذکور باید « به نفع مسلمانان » یعنی به نفع کل مردم باشد. بنابراین وی راه بازی کردن با نرخ تسعیر را باز میگذارد و این اسر برای عمل سیستم بانکی سازمان یافته در آن روزگار اساسی بوده است. بنظر ما المزاری خصوصاً مایل بوده است که در مکانیسم این سیستم جنبه‌های اخلاقی را بیفزاید و تقویت نماید، بدینصورت که مشتریان تنگدست و خرده پای بانکداران را از نرخهای تسعیری با جنبه ربوی آشکار بدور نگهدارد. اصلی که الهام بخش نظر المزاری است اصل

معروف حقوق مالکی، یعنی اصل «مصلحة» یا نفع عمومی است. تعبیر «فی مصلحة المسلمین» در این خصوص به اندازه کفایت صراحت دارد. پس آنچه المزاری را دل مشغول ساخته حفظ منافع افراد خرده‌پا، فقیران و مسکینان است که مصراً نام آنها را ذکر می‌نماید و مایل نیست در کار آنها مانع بتراشد. از این رو نهایتاً با مراعات احتیاط‌هایی که در این موضوع حاد ضرورت دارد، استفاده از حواله و مراجعه به بانکداران را اجازه می‌دهد.

برای دریافت تسامحی بودن این موضع کافی است بنظر «الو انشریسی»<sup>۱۲</sup> (۹۱۴ - ۸۳۴ / ۱۵۰۸ - ۱۴۳۰) مراجعه کنیم. موضع سازش‌ناپذیر وی معروف است «وانشریسی» تصحیح دو نکته را در فتوای المزاری لازم دیده است: از یکسو همانطور که پیشتر یادآوری کردیم «وانشریسی» فتوای مورد بحث را در شرح و بسطی مفصل غرقه نموده و مبهمش ساخته و میدان عمل آن را محدود کرده است. از سوی دیگر با استفاده از نظر «ابوالفرج»<sup>۱۳</sup> در این موضوع رأی مغایری را، عنوان نموده است، بدین شرح: «پاسخ ابوالفرج بهمین سؤال، به این ترتیب است که: بموجب اجماع این روش ممنوع و به کلی حرام است (لایجوز ولا یحل) که از طرف بازرگانان، درهم به صرافان تحویل شود و این درهم در دفتر صرافان به صورت دیناری که بلافاصله دریافت نمیشود، ثبت گردد - یعنی همان دیناری که بازرگانان را، با واسطه برات به عهده بانکداران قادر می‌سازد که قیمت غلات و کالاهای دیگر را پردازند - براتی که به ترتیب فوق کشیده میشود باطل و بی‌اثر است (والحوالة فاسد منسوخة) اگر این شیوه کار در کشوری توسعه و شیوع یابد امام عادل موظف به خاتمه

دادن آن است و مقامات مسئول باید بمقصران و تکرار کنندگان تخلف را به مجازات کامل برسانند « ۱۴

بدین ترتیب بنظر ما در افریقه قرنهای پنجم و ششم ( یازدهم و دوازدهم میلادی ) عرف مراجعه به بانک مورد تأیید و جا افتاده بوده و با احتیاطات لازم توسط یکی از مقامات مسلم فقه مالکی مورد قبول قرار گرفته است . در این بحث پیگیر تفصیلاتی نمیشویم که « المزاری » در استدلال حقوقی خود بدان پرداخته است و نیز درگیر اختلافاتی نمیشویم که در مذهب مالکی وجود دارد و وی بدانها اشارت کرده است : تنها این نکته را یادآور میشویم که تجار خرده پا و دیگران نیز بی شک ، به باز کردن حساب نزد بانکداران دست میزده و پیشاپیش بهره‌هایی میپرداخته‌اند و در مقابل از بعض پرداختهای بدون محل منتفع میشده و پول طلبکاران خویش را از طریق حواله و برات یا چک کارسازی مینموده‌اند . طبعاً چنین فعالیتی نمی‌تواند بدون برخورد و خطر بسط و توسعه یابد . دانستیم که عمده فروشان در قبول حواله‌ها تردید میکردند ، چرا ؟ چون بنا بر آنچه در متن گفته شده است صادر کنندگان حواله « کاسبکاران خرده‌پا » بوده و میدانیم که این گروه همواره قادر به پرداخت دیون خود نبوده‌اند و نیز گفته شده که قانون ضعفهائی داشته است . این ضعف چه بوده است ؟ در بیان قضیه کمبودی هست که ما محل آن را با چند نقطه نشان داده‌ایم و احتمالاً ناشی از غفلت نسخه نویسان است . این خلاء ما را از تبیین مطلب محروم می‌کند . خوشبختانه از دنباله متن ، خصوصاً بند دوم، درمی‌یابیم که موضوع مربوط به ورشکستگی است . آیا باید گفت که متن مورد بحث ما از قانون انتقاد می‌کند و یا از طرز اجرای آن عیب‌جوئی می‌نماید، از آن جهت که در صورت ورشکستگی دارنده برات یا محال‌له مورد حمایت قرار نمی‌گیرد و یا حداقل به نظر برخی از منتقدان - آیا

عیب قانون سهل‌گیری و تسامح جوئی آن نیست چون درصدد برنیامده است که به عملیات بانکی پایان بخشد و ریشه امر مذموم را بخشکاند؟

در هر حال وقتی در سطح وسیع از حواله استفاده میشود، نمی‌توان از کلاهبرداری مضمون بود و با تعارضات فراوان مواجه نشد. حواله‌هایی که صادر میشده، همواره معتبر نبوده و اتفاق افتاده است که دارنده برات، در مسیری که میان کشنده برات و گیرنده برات وجود داشته حق واقعی خود را از دست داده است. بی‌تردید، گیرندگان برات غالباً ورشکسته میشده‌اند و این ورشکستگی گاه واقعی و زمانی به تقلب بوده است. برخی از بانکداران برای آنکه بتوانند سپرده‌گذاران زیادی را جذب نمایند احتمالاً پرداختهای بدون محل فروانی را سپیدبرفته‌اند. نظر به اینکه مشتریان این صرافان غالباً از کسبه خرده‌پائی تشکیل میشده است که همیشه قادر به پرداخت دین خود نبوده‌اند، با وجود آنکه به هنگام سپرده‌گذاری صرافان بهره‌هایی دریافت میکردند، اتفاق می‌افتاده است که ناگزیر از اعلام توقف و ورشکستگی شوند. در بعض موارد نیز - که لزوماً کم نیست - این ورشکستگی‌ها، ساختگی بوده‌اند با این انگیزه که وجوه دریافتی را بی‌قید و شرط تصاحب کنند. در هر دو مورد دارندگان برات در معرض این خطر بوده‌اند که مبادا فریب بخورند. منشاء ترس و تردید ایشان نیز همین مطلب بوده است. علاوه بر این اکنون بهتر میتوان دریافت که چرا این سؤال با چنین اصراری مطرح شده است. سؤال به این ترتیب عنوان شده است که با توجه به عمومی شدن رجوع به بانکها، هنگامی که براتی در عهده صرافان کشیده میشود «آیا با این امر کشنده برات یا صادر کننده حواله در قبال گیرنده برات (محال له) که طبعاً پیشاپیش آنرا قبول کرده است، بری الذمه میشود یا نه؟ المزاری دو وضع را مطرح می‌سازد.

الف - مورد حسابهای که دارای محل میباشند - علی‌الاصول در این

مورد تنها محال علیه یا گیرنده برات مسئول است و تعقیب احتمالی باید علیه او انجام یابد. بنابراین «کشنده برات یا صادر کننده حواله بری الذمه است» به شرط آنکه خود وی همدست محال علیه نبوده و یا سوءنیت نداشته باشد. در واقع بعضی از صادر کنندگان حواله که میدانند صرافان ایشان با مشکل روبرو هستند و در آستانه ورشکستگی میباشند، سریعاً مبادرت به صدور حواله هائی می کنند، اینکار به ضرر گیرندگان است که در عین اهمال کاری خود «عمداً اغفال میشوند». المزاری میگوید که این مورد از لحاظ حقوقی در حکم «تقلب در فروش کالا» است. برات هائی که به این ترتیب کشیده میشود، ولو آنکه حساب های مربوط به آنها قانوناً اعتبار دارد، صادر کنندگان حواله ها را بری الذمه نمی کند و گیرندگان برات حق مراجعه به آنها را دارند.

ب - حساب هائی که اعتبارشان کافی نیست و یا اصولاً بدهکار است -  
 علی الاصول حواله ای که در این شرائط صادر میشود ذمه صادر کننده حواله را بری نمی سازد و هم اوست که در قبال دارنده برات مسئول است. در این مقوله عملیاتی جا دارد که با چک بلامحل معروف این روزگار مطابقت دارد. اما مواردی هست که از یکسو، نبودن محل، پیشاپیش با عبارات روشن و غیر مبهم از طرف محال علیه قبول شده و از سوی دیگر دارنده برات «با اطلاع و آگاهی کامل از ماقوع» نتیجه امر را پذیرفته است. در این شرائط فقط محال علیه یا گیرنده برات مسئول است و ذمه محیل یا کشنده برات بری است. از لحاظ حقوقی این مورد با حواله ای شباهت دارد که المزاری با ارجاع به مدونه سخنون، بدان اشارت می کند. این مدونه در فقه مالکی، سندیت دارد. «حماله» قبول قائم مقامی شخص ثالث است در خصوص یک دین و تعهد پرداخت آن به جای مدیون اصلی «سخنون» در «کتاب الحواله» با اشاره به نظر فقهای درجه اول مالکی تصریح دارد

که وقتی با پذیرش قبلی بدون محل بودن حساب ، برات بر روی این حساب بدون محل کشیده میشود ، از لحاظ حقوقی برات مذکور را باید در حکم « حماله » دانست و در صورت ورشکستگی محال‌علیه ( یا گیرنده برات ) کشنده برات یا صادر کننده حواله کاملاً بری الذمه است .

فتوای المزاری نشان میدهد که در افریقیه قرون پنجم و ششم ( یازدهم و دوازدهم میلادی ) از نظام اعتباری و فروش نسبه به میزان فراوان استفاده میشده و چون جزئی فروشان به بخشی از مشتریان خود کالا را نسبه می‌فروخته‌اند - نظیر همه ازمینه - بخشی از سرمایه و یا تنخواه‌گردان آنها از گردش می‌افتاده ، و همین امر آنها را ناگزیر می‌ساخته است که به نوبه خود برای پرداخت طلب تهیه‌کنندگان سواد ، به اعتبارات بانکی توسل جویند . در این سیستم ، بانکداران نقش مهمی داشته و حواله‌های بلامحل مشتریان خود را می‌پذیرفته‌اند . اما برای آنها ممکن نبوده است که بدون عایدی، یعنی بدون بهره، اینکار را سر و سامان بخشند . اما ربا ممنوع است . چگونه باید این مانع را دور زد . در قرون وسطی هیچکس به راه حل بنیادی نیندیشیده است و بهرحال در افریقیه مالکی نظیر مناطق دیگر دنیای اسلامی اهل تسنن به حیل توسل جسته و با نرخ تسعیر « طلا - نقره » بازی کرده‌اند . این امر به بانکداران امکان داده که نظام اعطای اعتبار را گسترش دهند و حواله امکان یافته است نقش مهمی در چرخه بازرگانی ایفا نماید . اما طبعاً این ماجرا بدون تعارض و کشمکش ، دشواری و کلاهبرداری صورت نمی‌پذیرفته است .

همراه با افول فعالیت‌های اقتصادی ، فعالیت بانکها نیز رو به افول نهاد . برونشویک هنگام گفتگو از حفصیه هیچگونه اشاره‌ای به حواله نمی‌کند . و ژان لئون افریقائی در قرن شانزدهم میلادی خاطر نشان

میسازد : مغربی‌ها که در «زمینه مسائل بازرگانی محدود و بی‌اطلاع‌اند» «بانک» ندارند .

آنچه باید به خاطر داشت آنستکه حداقل تا اواسط قرن ششم (دوازدهم میلادی) شکوفائی فعالیت بانکی در افریقه ، کمتر از قاهره و بصره و بطور کلی عراق نبوده‌است . مسلماً بازرگانان عمده در عملیات بازرگانی پروسعت خود از خدمات بانکی کمتر از دکانداران خرده‌پا استفاده نمی‌کرده‌اند و اگر فتوای المزاری به صراحت از این جریان سخن نمی‌گوید، علت آن است که وی درصددحل سورد اجتماعی خاص ، یعنی سورد فقراء و مساکین و کسبه جزء بوده است .

والسلام

ترجمه و تحریر: ن. ی.

یادداشتها

\* نام و نشان مقاله :

M. TALBI, Opérations bancaires en Ifriqiya à l' époque d' Al - Mazari (453 - 536/1061- 1141), Crédit et paiement par chèque, in: Recherches d'Islamologie, éd. Peeters, Louvain, pp. 307 - 319

\*\* متن فتوی بشرح زیر است :

[ القضية ]

ومثل المازری عن الحوالة علی الصیارة ، وکل ما فی أیدیهم عقودهم علی الرباء . لان اصحاب الاسواق من الکتانین ، والقطنین ، والزیتین و غیرهم ، یدفعون غلاتهم دراهم الیهم ، ویکتبونها علیهم بدنانیر ، ویحیلون بها علیهم من یشترون مند . ویخاف بعض البائعین من التجار من قبول حوالتهم علیهم ، خشية ان یضیع حقہ عندهم ، لکون اکثرهم فقراء ، أو لضعف الحق عندنا [ . . . . . ] لعدم من یمنعهم من ذلك .

[ السئوال ]

فاذا نزلت الحوالة عليهم ، فهل يبراء المحيل من المحال ، لعمومه في الناس وكثرة المصاب به ، أم لا ؟

[ الجواب ]

فأجاب :

[ ۱ ] الحوالة على الصيارفة المكتسبة أموالهم من الرباء . فانه ان حقق أن ما بأيديهم كله استحققه المساكين ، والصرف في مصالح المسلمين ، ففي معاستلهم خلاف في المذهب . اذا كانت [ لحوالة ] بالقيمة :

- فقل لا يجوز . لان ذلك ملك لغيرهم ، فتصرفهم فيه بغير اذن لا يجوز .

- وقيل يجوز . لان الفقراء لم يستحقوا أعيان ما في أيديهم ، وانما استحقوا قدره خاصة لا عينه . فاذا بذل لهم مثله فلا مضرة على الفقراء بل ربما كان خيرا اذا كان ظاهرا ، فلا يقدر على اخفائه . والحوالة عليهم جائزة على هذا الاصل .

[ ۲ ] وأما ما أشير اليه من فلسهم : فهل للمحال رجوع على المحيل أم لا ؟ فهذا ينظر : هل وقعت الحوالة على مال حال من عند المحيل أم لا ؟

فالاول دين ثابت تبرأ به ذمة المحيل ، الا أن يغرس فلس أو فقر ينفرد بعلمه دون المحال . فهذا الاغفال كالتدليس بعيب في السلعة المباعة ، فللمشتري فيها مقال ، ولو وقع هذا بلفظ يقتضي الاقتضاء و [ عدم ] الطلب . فلا يبرأ المحيل بذلك . ووقع في كتاب المكاتب منها ما يدل على هذه التفرقة بين هذه الالفاظ .

وأما ان كانت الحوالة على غير دين ثابت ، بل على ما في أيدي الصيارفة ، فلا تقتضي البراءة على الجملة ، الا أن تتبع بلفظ يقتضي براءة المحيل والتزام اسقاط الطلب عنه ، وقد احيل على ابانة . ومذكور في المدونة وغيرها الحوالة على غير دين ثابت في الذمة ، والفقهاء فيها يرجع الى ما قررناه مما يقتضي البراءة من الالفاظ أو عدسها ، لغة ، أو عرفا ، أو قرائن احوال . والله اعلم .

۱ . حواله : يك تعبير حقوقى عام به معنى انتقال طلب يا نقل حق مطالبه وجه به ذمه ديگرى است . در واقع از لحاظ حقوقى كليه عملياتى كه در چهار چوب برات ، چك يا حواله قرار دارد ، همان نقل حق مطالبه وجه به ذمه شخص ثالث است . اين



حق توسط محیل یا برات کش به نفع دارنده برات (مجاله) به عهده یا ذمه گیرنده برات (مجال علیه) انتقال مییابد. در این متن حواله را به برات ترجمه کرده ایم اما همانطور که دیدیم میتوان در گزارش آن اصطلاح «چک» را بکار برد.

۲. مفهوم صراف، که به معنی «تسعیر کننده» است در عمل بر بانکدار نیز منطبق میشود، زیرا این گروه همواره به عنوان کارشناس تبدیل اسعار عمل کرده و غالباً از بازرگانان عمده بوده اند.

۳. درهم، سکه نقره ای است که وزن ایده آل آن  $2/97$  گرم یعنی هفت دهم یک دینار است. البته در ضرب آن همواره این وزن مراعات نمیشده است.

۴. دینار سکه طلا به وزن قانونی  $4/20$  گرم است. علی الاصول نرخ تسعیر یک دینار، ۱ درهم بوده اما در عمل تقریباً هیچوقت نرخ مذکور مراعات نشده و برحسب نوسانات اقتصادی و یا سیاسی یک دینار در مقابل ۱۰، ۲۰، یا ۳۰ درهم تسعیر گردیده است. پول نقره، برعکس پول طلا، در برابر تغییر قیمت آسیب پذیر بوده و در نتیجه بعضی اوقات یک دینار در مقابل پنجاه درهم نیز تسعیر شده است.

۵. تاجر به معنی بازرگان است اما متن نشان میدهد که مقصود از تاجر عمده فروشانی است که برای دکه داران بازار مواد اولیه تهیه می کرده اند.

۶. جهبذ، نقاد خبیر به غوامض اسور و بارع و عارف به صرف نقد - آنکه مال سلطان بدو درآید. خزانه دار، عامل خراج، مستخرج دیه و غیره - پیشه معروفی است در نقد طلا و صیرفی آن. ( لغت نامه دهخدا ).

۷. عبدالسلام بن سعید بن حبیب بن حسان بن هلال بن بکاربن ربیعہ تنوخی ملقب به سحنون و سکنی به ابوسعید، فقیهی مالکی است، اصل او از حمص است. قضاوت قیروان یافت و مردم مغرب به قول او استناد کنند. وی کتاب مدونه را بر مذهب مالک تصنیف کرد ( تولد ۱۶۰، وفات ۲۴۰ هـ ). ( لغت نامه دهخدا ).

8 - H.R. IDRIS, La Berbérie Orientale sous les Zirides, Paris, 1962 II. 655.

۹. الوانشریشی، ( احمد التلمسانی ) فقیه مالکی مغربی مؤلف « المعیار المغرب

عن فتاوی علماء الاندلس والمغرب » معیار، ۴، ۲۱۲.

۱۰. قرآن کریم، سوره بقره آیه ۲۷۵.

۱۱. علی الاصول و بنا بر تعریف هنگامی ربا وجود دارد که در مبادله آذوقه و کالاهائی که به لحاظ کمیت و کیفیت از یک جنس هستند، سازادی به نفع یکی از دو طرف وجود داشته باشد. به محض آنکه اختلاف جنس موجود باشد، مبادله انجام یافته بیع است و از نوسانات آزاد بازار تبعیت می‌کند.

۱۲. درباره وانشی رجوع کنید به :

Mohamed, B.A. Benchekroun, La vie intellectuelle marocaine sous le Méridides et les Wattasides (XIII - XVI<sup>e</sup> siècles), Rabat, 1974, p. 395 - 401

۱۳. احتمالاً مقصود ابوالفرج، عبدالوحید بن محمد بن علی الشیرازی است که بسال ۱۰۹۳/۴۸۶ وفات یافته و رئیس مذهب حنبلی در زمان خود بوده است. سخت‌گیری این مذهب نیاز به یادآوری ندارد. در خصوص ابوالفرج رجوع شود به زرکلی، الاعلام، ۴، ۳۲۷.

۱۴. معیار، ج ۴، ص ۲۱۹.

15 - Description de l'Afrique, trad. A Epaulard, Paris, 1956, 1, 64.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

